

Civilized state and reaction in international relations

Received: 2019-05-05

Accepted: 2019-06-15

Rasul Noruzi Firuz *

The purpose of this study is to investigate how civilization as an emerging phenomenon is influential in the international system. The research method is descriptive-analytical, and the data were collected with library method. The result of this research was an understanding of how a civilized state put to work and its difference with other actors (say, a national state), and how they react in the contemporary international system. The knowledge outcome of the procedural analysis of civilization influence in the world's order and demonstration of such a process leads us to consider the necessity of the level of civilization analysis or civilization theories. For civilization actors, the continuation of reacting in territorial and national situation is perilous and render part of the capacity of the actors' silent, leading to the reemergence of the experience of the early twentieth century in Iran, Turkey, etc. Remaining in national state and territorial state both at domestic and foreign policy cause part of the influential resources of the states to be withdrawn from operational cycle. Maintaining specified limit and boundaries on a national and territorial reading basis accounts for a particular type of cessation, as components of identity tend to be externalized as much as possible. Understanding how a civilized state emerges can lead us to an understanding of a civilized state's reaction in the international relations, contributing to the way peace is secured in a particular region or in the international system and the world's order, and the buildup of convergence level.

Keywords: Civilization, Civilization Identity, Civilization Government, Foreign Policy, International Relations.



*Assistant Professor, Islamic Sciences and Culture Academy. (Corresponding Author)
(rasoolnoruzi@gmail.com).

دولت تمدنی و کنش‌گری در روابط بین‌الملل

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۳/۲۵

رسول نوروزی فیروز *

هدف پژوهش حاضر بررسی نحوه‌ی اثرگذاری تمدن، به عنوان یک پدیده‌ی نوظهور در نظام بین‌الملل است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. حاصل این پژوهش، فهم چگونگی کارگزاری دولت تمدنی و تمایز آن با سایر بازیگران (هم‌چون دولت ملی) و نحوه‌ی کنش‌گری آن‌ها در نظام بین‌الملل معاصر بود. پیامد دانشی تحلیل فرایندی اثرگذاری تمدن در نظم جهانی و اثبات وجود چنین فرایندی، ما را به ضرورت سطح تحلیل تمدن و یا نظریه‌های تمدنی رهنمون می‌سازد. برای بازیگران تمدنی، ادامه‌ی کنش‌گری در وضعیت سرزمینی و ملی، مخاطره‌آمیز بوده و باعث مسکوت ماندن بخشی از ظرفیت‌های این بازیگران و در نهایت تکرار تجربه‌ی اوایل قرن بیستم ایران، ترکیه و ... می‌شود. باقی ماندن در وضعیت دولت ملی و دولت سرزمینی، هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی، سبب می‌شود که بخشی از منابع اثرگذار بر این دولت‌ها از چرخه‌ی بهره‌برداری خارج شوند. حفظ حد و مرزهای مشخص براساس یک قرائت ملی و سرزمینی، در حالی که عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویت تمایل به برون‌گرایی حداکثری دارند، زمینه‌ساز نوع خاصی از توقف است. فهم چگونگی ظهور دولت تمدنی می‌تواند ما را به فهم کنش‌گری دولت تمدنی در روابط بین‌الملل برساند و به چگونگی ایجاد صلح در منطقه‌ای خاص یا در نظام بین‌الملل و نظم جهانی و افزایش سطح همگرایی رهنمون شود.

کلیدواژه‌ها: تمدن، هویت تمدنی، دولت تمدنی، سیاست خارجی، روابط بین‌الملل.

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم (rasoolnorozi@gmail.com).



سال بیست و یکم / شماره هشتاد و چهارم / زمستان ۱۳۹۷

زبان تمدن، همواره همراه با دلالت‌های سیاسی است. پرسش از ارتباط "تمدن" و "سیاست" در دو دهه‌ی اخیر، به ادبیات روابط بین‌الملل نیز وارد شده و به یک مناظره‌ی علمی در مطالعات بین‌المللی تبدیل گردیده است. این مناظره، از پرسش‌های بنیادینی هم‌چون "تمدن چیست؟" آغاز می‌شود و در دانش روابط بین‌الملل به اوج می‌رسد؛ چرا که این دانش عرصه پرداختن به چگونگی کنش‌گری در نظام بین‌الملل است و پیامدهای ظهور تمدن در نظام بین‌الملل را مطالعه می‌کند.

در یک دهه‌ی اخیر، مطالعات تمدنی به پرسش‌های نخستینی مانند: "تمدن چیست؟" و "چگونه در امر سیاسی مشارکت می‌کند؟" پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای داده‌اند. در سطحی بالاتر و عملیاتی‌تر، تحلیل‌های مرتبط با تمدن و سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل و اموری هم‌چون نظم تمدنی در سیاست بین‌الملل و ... نیز در حال پیگیری هستند. در دانش روابط بین‌الملل، رابطه‌ی تمدن و سیاست خارجی به‌مثابه ارتباط تمدن و دولت (به‌عنوان کارگزار سیاست خارجی) است. تبیین نحوه‌ی اثرگذاری تمدن بر ساخت دولت می‌تواند ما را به ظهور و بروزهای تمدن در سیاست خارجی و کنش‌گری آن در نظام بین‌الملل و در نهایت اثرگذاری آن بر ساختار نظام بین‌الملل رهنمون سازد. به‌بیان دیگر، فهم چگونگی کنش‌گری کارگزار تمدنی در نظام بین‌الملل می‌تواند سرفصل مهمی در مبحث رابطه‌ی ساختار-کارگزار در دانش روابط بین‌الملل باشد.

در مساله‌ی ساختار-کارگزار در روابط بین‌الملل، بخشی از پژوهش‌ها بدون توجه به فرایند اثرگذاری تمدن بر کارگزار، به تبیین ارتباط تمدن و ساختار نظام بین‌الملل پرداخته‌اند. در این پژوهش تلاش می‌شود کنش‌گری تمدن در عرصه‌ی سیاسی، از طریق اثرگذاری بر متغیرهای موثر بر کارگزار مورد بازخوانی قرار گیرد تا فرایند اثرگذاری تمدن بر نظام بین‌الملل از محل ظهور و تولد تا انتهای نقطه‌ی اثرگذاری تبیین شود. نحوه‌ی اثرگذاری تمدن بر امر سیاسی به‌طور عام و اثرگذاری تمدن بر دولت به‌طور خاص، دو پرسش مقدماتی در بحث حاضر است؛ از این‌رو این پژوهش تلفیقی از تمدن‌پژوهی و دولت‌پژوهی است.

پرسش‌های مقدماتی عبارتند از این که ۱. "تمدن چگونه و از طریق چه سازوکارهایی بر مفهوم دولت و یا اساساً قدرت، اثر می‌گذارد؟" ۲. "نگاه به دولت از منظر تمدنی، با تحلیل دولت از منظر ملی (دولت ملی) چه تمایزی دارد؟" ۳. "این تمایز در عرصه‌ی



سیاست خارجی چه پیامدهایی دارد؟" ۴. "در رابطه با کنش‌گری دولت در نظام بین‌الملل چه تغییراتی ایجاد خواهد کرد؟"

به نظر می‌رسد آغاز اثرگذاری تمدن با تاثیر گذاشتن بر هویت تمدنی یک جامعه رخ می‌دهد. هویت تمدنی، نقطه‌ای فراتر از هویت ملی است که در عالی‌ترین سطح آن به عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویت یک جامعه توجه می‌شود. هویت تمدنی، بر دولت تاثیر نهاده و دولت تمدنی ظهور می‌یابد. اگرچه میان هویت تمدنی و دولت، قوام‌بخشی متقابل وجود دارد؛ اما صفت تمدن برای دولت، تحت تاثیر عامل محیطی است، نه عامل درونی. یعنی جامعه و هویت تمدنی آن است که سبب ظهور دولت تمدنی می‌شود، نه بالعکس. در عرصه‌ی سیاست خارجی، دولت تمدنی از طریق منابع و شبکه‌هایی که تمدن در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد (حوزه‌ی اعتبار تمدنی) کنش‌های خود را تنظیم کرده و نحوه‌ی کنش‌گری خود در روابط بین‌الملل را سامان می‌بخشد.

پرداختن به این موضوع از این جهت حائز اهمیت است که امروزه از یک‌سو در عرصه‌ی علمی شاهد ظهور آثاری با عناوین مختلف مرتبط با تمدن و سیاست، سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل و زیرمجموعه‌های آن هستیم؛ از سوی دیگر ورود به پروژه‌های تمدنی در عرصه‌ی سیاسی مورد توجه سیاست‌مداران قرار گرفته است، تاجایی که دولت‌های مختلفی برنامه‌های تمدنی خود را آشکارا پیگیری می‌کنند. مقاله‌ی حاضر بخشی از مباحث علمی مربوط به تمدن و سیاست است؛ هرچند در مقام مثال، به مواردی که ادعای ایجاد یک دولت تمدنی دارند نیز اشاره می‌کند. به منظور تبیین این فرایند، ابتدا بحثی با عنوان تمدن و مشارکت در امر سیاسی ارائه خواهد شد؛ سپس با پرداختن به موضوع دولت تمدنی، ماهیت دولت تمدنی، فرایند شکل‌گیری آن و تمایز آن با دولت ملی را بررسی خواهیم کرد تا در نهایت بتوانیم نحوه‌ی کنش‌گری آن را در روابط بین‌الملل تبیین کنیم.

۱. تمدن و مشارکت در امر سیاسی

پل ارتباط میان تمدن و بازیگر سیاسی (دولت) زمانی برقرار می‌شود که نوع نگاه ما به تمدن و بازیگران روابط بین‌الملل، متفاوت از رویکردهای اصلی در دانش روابط بین‌الملل باشد. مشارکت تمدن در امر سیاسی، از طریق مشارکت در ساخت دولت و مشارکت در تولید و بازتولید قدرت رقم می‌خورد. قبل از ورود به چگونگی مشارکت تمدن در امر سیاسی، ذکر دو نکته‌ی مقدماتی، به عنوان پیش‌فرض، ضروری است:



پیش‌فرض نخست آن است که تمدن برای بررسی همه‌ی دولت‌های موجود در نظام بین‌الملل مناسب نیست؛ ممکن است این مقیاس صرفاً بر دولت‌هایی که در مناطق خاصی قرار دارند و یا از ویژگی خاصی برخوردارند، کارایی داشته باشد. این وضعیت به این جهت رخ می‌دهد که منطق و ساختار قدرت در این مناطق، متفاوت و متمایز از منطق و ساختار قدرت در سایر مناطق است. در این مناطق، منابع اثرگذار متعددی وجود دارند که امکان شکل‌گیری دولت ملی را میسر نمی‌سازند؛ یا شکل‌گیری دولت ملی ممکن است بخشی از ظرفیت‌های آن‌ها را محدود کند. از این‌رو همواره دولت‌های موجود در این مناطق ماهیتی فراسرزمینی خواهند داشت؛ زیرا منابع و امکاناتی را در اختیار دارند که طیف اثرگذاری‌های متنوعی در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، نظامی و ... را برای این نوع دولت‌ها فراهم می‌کند. در مباحث نظری مربوط به مطالعات تمدنی، از این حوزه‌ها به حوزه‌ی اعتبار تمدنی یاد می‌شود (نوروزی، ۱۳۹۴). این قلمروها ممکن است مجموعه‌ای مرکب از: نژاد، زبان، دین، مذهب، تاریخ، اقتصاد و ... باشند و سبب ظهور دولتی متکثر و تکثرگرا شوند. پیش‌فرض دوم آن است که در تمدن‌ها امور معنوی بر امور مادی غلبه دارند؛ این امر سبب ظهور مبحثی با عنوان ایده‌ی هدایت‌گر تمدن (قلب تمدن) شده است که در جست‌وجوی نقطه‌ی کانونی تمدن است (نوروزی، ۱۳۹۴). از این‌رو باید بررسی کرد که اموری نظیر: اخلاق، دین، اقتصاد، نژاد، زبان و ... که می‌توانند به‌عنوان ایده‌ی هدایت‌گر تمدن قرار گیرند، در ساخت تمدن و اثرگذاری بر قدرت و تولید دولت چه جایگاهی دارند؟ این بخش در جست‌وجوی این امر است که در صورتی که هرگاه در شکل‌گیری دولت‌های مختلف در یک گستره‌ی تمدنی مشخص، ایده‌ی هدایت‌گر آن تمدن، متناسب با نوع تعریفی که از تمدن دارد (مادی یا معنوی)، در ساخت دولت ایفای نقش کند، آن دولت به دولت تمدنی تبدیل می‌شود؛ دولتی که کارکردهای خاص خود را دارد و نسبت به دولت ملی از تمایزات مشخصی برخوردار است (عبدخدایی، ۱۳۹۳ و Katzenstein, 2011). به‌عنوان مثال؛ اگر در کشوری که دین (آیین) کنفوسیوس بر هویت آن جامعه حاکم و غالب است، دولتی بر مبنای ایده‌های کانونی کنفوسیوس (به‌لحاظ محتوایی) شکل بگیرد، آن دولت یک دولت تمدنی خواهد شد. البته شرط اصلی این است که آن ایده (کنفوسیوس) در ساخت هویت جامعه، نقشی حداکثری داشته باشد. هم‌چنین از آن‌جایی که تمدن‌ها غالباً برخاسته از دین هستند (Checkel & Katzenstein, 2009; Toynbee, 1946 و 1957؛ Xia, 2013؛ Nasr, 2009، صص. ۱۲-۱۶؛ نورسی، ۱۹۷۷، ص. ۵۳؛ همو، ۱۹۲۲، ص. ۴۷۲؛ همو،



۱۹۹۵، ص. ۲۶۸ و هانتینگتون، ۱۳۷۸، صص. ۱۴۹-۱۵۹) دولت‌های تمدنی غالباً دولت‌های دینی هستند؛ اما این امر به این معنا نیست که الزاماً از شکل خاص و مشخصی از حکمرانی برخوردارند. دین، محتوای رفتار حکومت را تعیین می‌کند؛ اما در مورد شکل حکومت می‌تواند لابلشروط باشد. علی‌رغم وجود آثار زیادی که در باب ارتباط دین و دولت تمدنی - هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ نظری - قابل مشاهده است، اما نظریه‌های روابط بین‌الملل به ندرت در صدد بررسی چگونگی کنش و واکنش پدیده‌ی دین و تمدن در سیاست بین‌الملل برآمده و کم‌تر آن را تئوریزه کرده‌اند.

۱.۱. تمدن و مشارکت در ساخت دولت

فهم چگونگی ساخته‌شدن دولت‌ها در نظام جهانی، بخشی از ابهامات اساسی در باب چگونگی ساخت و کنش نظام بین‌الملل را از بین می‌برد. نوربرت الیاس (۱۹۸۲) نخستین اندیشمندی است که تلاش کرد ارتباط میان ساخت دولت و تمدن را تبیین نماید. وی در کتاب فرایند متمدن شدن، ساخت دولت و تمدن^۱ به این بحث پرداخت. الیاس با بررسی‌های خود، پازل و بخش نخست سوال ارتباط تمدن و دولت را پاسخ داد. رابرت دابلیو کاکس در تکمیل پژوهش‌های مربوط به رابطه‌ی دولت و نظم جهانی به پرسش‌های جزئی‌تری پاسخ داده است. وی در اثر مهم خود "تولید، قدرت، و نظم جهان" تلاش کرد نشان دهد که متغیرها در نظم جهانی از طریق روابط متقابل بین تولید و اشکال دولت‌ها به وجود می‌آیند؛ روابطی که با هم به ظهور و توسعه‌ی کاپیتالیسم مرتبط هستند. کاکس یک بررسی فرایندی انجام داد و از نوع تولید، به شکل دولت و از شکل دولت به نظم جهانی رسید. وی بر این باور بود که از تمرکز بر تغییر در اشکال دولت است که تغییر در روابط تولید و تغییرات در ساختارهای نظم جهانی به وجود می‌آید و از این طریق ما به کشف رابطه‌ی بین تغییرات در اشکال دولت و تغییرات در ساختارهای نظم جهان راه پیدا می‌کنیم (Cox، ۱۹۸۷، ص. ۱۰۸). این رویکرد تحلیلی به مبانی تغییرات دولت می‌پردازد و می‌تواند لایه‌های عمیق‌تری از تحلیل و کشف متغیرهای اثرگذار بر شکل‌گیری دولت و تنظیم سیاست خارجی آن را نمایان سازد. یعنی همان‌گونه که شکل تولید و توسعه بر ساخت دولت اثرگذار است، تمدن نیز به‌عنوان یک متغیر بنیادین می‌تواند بر ساخت یک

۱. The Civilizing Process, State Formation and Civilization.

دولت اثرگذار باشد.

در وضعیت دولت تمدنی، مردم، ملت و یا جامعه‌ای حضور دارند که دارای هویت تمدنی مشخصی هستند. این هویت تمدنی بر مبنای یک ایده‌ی هدایت‌گر تمدنی شکل گرفته و آن ملت با دولت خود همبستگی پیدا کرده است. وقتی فرایند شکل‌گیری دولت تمدنی تکمیل می‌شود، این امکان فراهم می‌آید که تمدن در عالی‌ترین سطح بازیگری، یعنی حضور یک دولت تمدنی در سیاست خارجی ایفای نقش نماید. با رشد و تقویت این نظریه‌های علمی، امروزه دولت‌های متعددی در تلاش هستند با اقتباس از این نظریه‌ها و افزایش سطح کنش‌گری خود در نظام بین‌الملل، دولت‌های تمدنی خود را تاسیس نمایند. به‌عنوان مثال، از دولت‌هایی نظیر چین (Jacques, ۲۰۱۰؛ pan, ۱۹۹۹ و Pye, ۱۹۹۰)، روسیه (Tsygankov, ۲۰۰۸)، ایران (Kissinger, ۲۰۱۶) و ترکیه به‌عنوان دولت‌های تمدنی یاد می‌شود؛ در همه‌ی این کشورها، هم مباحث تمدنی و هم پروژه‌های تمدنی سیاسی در دستور کار قرار دارد.

به‌عنوان نمونه؛ مارتین جاکوئز (۲۰۱۰) در بررسی رابطه‌ی تمدن و ساخت دولت در چین بر این باور است که این دولت-ملت نیست که بر عرصه‌ی حکمرانی و سیاست‌گذاری چین اثر گذاشته، بلکه تاریخ ۵ هزار ساله‌ی چین است که اهمیت پیدا کرده است (ص. ۱۳). این تاریخ در کنار هویت و وحدت سبب می‌شوند ما با شکل متفاوتی از دولت مواجه باشیم؛ از این رو برای فهم جایگاه دولتی نظیر دولت چین در سیاست و روابط بین‌الملل، باید به فهم هویت تمدنی چینی در روابط بین‌الملل دست پیدا کنیم. بدین منظور ضروری است که از نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل عبور کرده و نظریه‌هایی را انتخاب کنیم که با بازیگری چین تناسب بیش‌تری دارند (pan, ۱۹۹۹، صص. ۱۳۵-۱۴۸)؛ «زیرا چین تمدنی است که تلاش دارد به یک دولت دست یابد» (pye, ۱۹۹۰، ص. ۵۸). درواقع، کشور چین را نباید در قالب یک دولت-ملت تحلیل کرد، بلکه چین یک دولت تمدنی است که در شکل‌گیری آن، عناصر متعددی دخیل‌اند؛ به‌عبارت‌بہتر، در حال حاضر یک دولت تمدنی است.

۱,۲. تمدن و فهم الگوی تولید قدرت

مفهوم تمدن، امکان فهم الگوی تولید قدرت از "ملت‌ها" به "دولت‌ها" را فراهم می‌آورد. در تجربه‌ی تاریخی دولت‌های تمدنی، براساس مطالعه و بازخوانی تاریخ آن‌ها به این نکته می‌رسیم که این کنش‌گران توانسته‌اند امکان همگرایی تنوعات داخلی - نژادی، زبانی،





فرهنگی، قومی، دینی و ... - خود را فراهم آورند؛ این امر از رهگذر ارتباط با ایده‌ی هدایت‌گر، که غالباً یک دین یا مذهب نظیر اسلام (تشیع، تصوف، تسنن و ...)، کنفسیوس، شینتو و ... است، رخ می‌دهد.

در تجربه‌ی تاریخی دولت تمدنی در چین، ایران، ترکیه، مالزی و ...، این دولت‌ها علی‌رغم وجود تنوعات توانسته‌اند دولتی متکثر و تکثرگرا بیافرینند و تکثرات موجود را در خدمت پیشرفت و تعالی و تکامل کشور قرار دهند (Jacques, ۲۰۱۰، ص. ۱۴). برآیند چنین تبیینی این است که در هر نقطه‌ای از تاریخ که این تکثرات - ولو به صورت نسبی - حول ایده‌ی هدایت‌گر صورت‌بندی شده باشند، سطح قدرت کشور افزایش خواهد یافت.

پس از فهم این امر، آن چه باید در پژوهش حول تمدن و نقش آن در قدرت‌سازی مورد توجه قرار گیرد، استخراج قواعد قدرت‌سازی یا الگوی تولید قدرت به صورت فرایندی است. در این مرحله باید با استفاده از سطح تحلیل تمدن، فرایند تولید و بازتولید قدرت در درون این مناطق تبیین شود. به عنوان مثال؛ با بهره‌گیری از سطح تحلیل تمدن می‌توانیم تبیین کنیم که در کشوری مانند ایران (دست کم در ۵ قرن گذشته) فراز و و فرود قدرت‌ها حول چه محورهایی صورت گرفته است؟ آیا می‌توان برای دولت‌سازی‌هایی که از صفویه تا به امروز انجام شده، الگویی بر اساس دولت تمدنی استخراج کرد؟ آیا می‌توان بر چنین اساسی، فرایند بازتولید و چرخه‌ی قدرت و دولت‌سازی در آینده را پیش‌بینی نمود و نقاط ضعف و خلاءهای آن را جبران کرد؟ همه‌ی این موارد نشانه‌ی روشنی است از مشارکت تمدن به مثابه یک فرابازیگر در امر قدرت‌سازی. نقش فرابازیگری تمدن پس از رسیدن به مرحله‌ی عمل و تولید قدرت و دولت تمدنی، به نقش بازیگری تبدیل می‌شود. لازمه‌ی این امر آن است که تمدن را به مثابه یک فرایند، یک گفتمان و امری متکثر و تکثرگرا در نظر بگیریم، نه به مثابه پدیده‌ای شیء‌گونه، ایستا و با هویتی خاص و غیرمتکثر و یک دست. پاتریک جکسون (۲۰۰۷) در تبیینی از این مقوله می‌گوید:

برای آن که بتوانیم تمدن را به مثابه یک بازیگر فرض کنیم، باید تعریف بنیادگرایانه [تعریف شیء‌گونه از تمدن] را رها ساخته و یک تعریف غیربنیادگرایانه از بازیگر ارائه دهیم. به عبارت دیگر، با توسعه‌ی شیوه‌ای که در روابط بین‌الملل، کارگزار تعریف و تعیین می‌شود، می‌توان کارگزار بودن را به تمدن نیز توسعه داد. (ص. ۳۴)

تمدنی بودن دولت‌ها بر حسب دوری و نزدیکی آن‌ها به ایده‌ی هدایت‌گراشان بررسی می‌شود. این تحلیل در مورد عناصر اثرگذار بر کنش سیاسی مبتنی بر وحی نیز قابل

تطبیق است؛ یعنی در هر دوره‌ای که عناصر دینی بتوانند در کانون سیاست و قدرت‌سازی قرار بگیرند و در عرصه‌های اجتماعی به موازات آن حضور داشته باشند، جمع و تلفیق الهیات اجتماعی و الهیات سیاسی دولتی برآمده از آن، یک دولت تمدنی را ایجاد خواهد کرد. از این‌رو در صورتی که مولفه‌های یک دولت در عرصه‌های مختلفی نظیر: اقتصاد، سیاست و ... در ارتباط با ایده‌ی هدایت‌گر حاکم بر آن گستره‌ی تمدنی پدیدار شوند، در این صورت دولت باید تصمیم‌ها و جهت‌گیری‌های خود را بر اساس قابلیت‌های خود تنظیم نماید؛ این وضعیت سطح کارآمدی دولت تمدنی را افزایش خواهد داد. این کارآمدی در سیاست خارجی از طریق شبکه‌ی منسجمی شکل می‌گیرد که برآمده از حوزه‌ی اعتبار تمدنی است و در اختیار دولت تمدنی قرار دارد و سبب تمایز عمده‌ی آن با دولت ملی می‌شود.

۲. دولت ملی، دولت تمدنی

کشف تمایزات میان اشکال مختلف دولت از جمله‌ی سرفصل‌های مهم در سیاست خارجی است؛ از این‌رو یکی از وظایف دانش سیاست خارجی، ارائه‌ی تقسیم‌بندی‌های مختلف از دولت و انواع آن است. تقسیم‌بندی دولت‌ها بر اساس مولفه‌های مختلفی هم‌چون: اندازه، میزان قدرت، اثرگذاری در محیط پیرامون، شکل دولت و یا فرایند تحول و تولد دولت و سیر تکامل آن انجام می‌گیرد. برای مثال می‌توان از دولت‌های بزرگ، کوچک، ذره‌ای؛ دولت‌های ساده یا پیچیده؛ دولت‌های قبیله، دولت‌های شهر، دولت‌های مذهب، دولت‌های شاهی، دولت‌های ملت (دولت ملی یا سرزمینی) نام برد. برخی پژوهش‌ها به سیر تحول و تطور دولت در حوزه‌های تمدنی مختلف نظیر تمدن اسلامی و ... پرداخته‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۲؛ اخوان زنجانی، ۱۳۸۱، ص. ۴۰ و بلقریز، ۱۳۸۱ق).

در میان تقسیم‌بندی‌های عرضه‌شده، مشهورترین نوع دولت - که در چند قرن اخیر در عرصه‌ی نظام بین‌الملل فعال بوده است - "دولت ملی" است؛ از این‌رو از میان انواع فوق‌الذکر تلاش می‌کنیم تا تفاوت "دولت ملی" با "دولت تمدنی" را توضیح دهیم.

۲.۱. دولت ملی

در پایان جنگ‌های سی‌ساله‌ی مذهبی (۱۶۱۸-۱۶۴۸م) که میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌های اروپایی در جریان بود (کندی، ۱۳۸۴، ص. ۷۴)، معاهده‌ای موسوم به وستفالیای منعقد شد؛ این معاهده صلح را به اروپا، مخصوصاً به آلمان بازگرداند و دوران جدیدی را در نظام بین‌الملل بنیان نهاد.





امپراتور - که بعضی از شاهزادگان کاتولیک آلمان و هم‌چنین پادشاه اسپانیا پشتیبانش بودند - بر آن بود که مذهب پروتستان را براندازد و شاهزادگان را تحت سلطه‌ی امپراتوری آلمان درآورد. این جنگ طولانی‌مدت، تقریباً تمامی کشور آلمان را ویران کرد و جمعیت آن را به نصف کاهش داد. شهرهای ثروتمند به شدت فقیر شدند. هزاران روستا منهدم گردید و توده‌ی مردم به جمعیتی نیمه‌وحشی تبدیل شدند. معاهده‌ی وستفالی با برقراری آرامش و صلح در آلمان و اتحاد آن زیر لوای یک حکومت، بحران آلمان را متوقف کرد (بکر و دنکاف، ۱۳۸۴، ص. ۲۲۰).

فرضیه‌ی اصلی وستفالی این بود که دین، منشاء اصلی آشوب و بحران است؛ از این رو نباید به‌عنوان بخشی از سیاست بین‌الملل در نظر گرفته شود تا در پرتو خروج دین از معادلات قدرت و تصمیم‌گیری‌ها بتوان به صلح دست یافت. عهدنامه‌ی وستفالی به مشروعیت دین به‌عنوان مرجع منازعات بین‌المللی پایان بخشید (Thomas، ۲۰۰۵، ص. ۵۴) و دوران جدیدی را در روابط بین‌الملل آغاز کرد. مایکل بارنت می‌نویسد:

در پژوهش‌های روابط بین‌الملل اغلب از دین به‌عنوان منبع شرّ یاد می‌شود که سکولاریسم، کارآمدترین پادزهر آن است. مبداء آغاز این تفکر، وستفالیست که با پایان دادن به جنگ‌های دینی، جدایی کلیسا از دولت و خلق حاکمیت سکولار را رقم زد. (Barnet، ۲۰۱۱، ص. ۹۲)

دین تا قبل از دوران مدرن حضور قدرت‌مندی در جهان اجتماعی داشت، اما با پیشرفت صنعتی شدن، جایگاه دین نیز مانند بسیاری از حوزه‌های دیگر زندگی اجتماعی تغییر کرد. کلیساها و مجامع دینی در کشورهای غربی مقدار زیادی از قدرت دنیوی را که پیش از آن اعمال کرده بودند، از دست دادند. حکومت‌ها - یا به‌عبارت بهتر دولت‌ها - بسیاری از وظایفی را که قبلاً توسط کلیسا انجام می‌شد (نظیر فراهم کردن آموزش و پرورش) برعهده گرفتند (گیدنز، ۱۳۸۴، ص. ۴۹۵).

بر مبنای این معاهده، هویت سیاسی حاکم بر یک قلمرو با هویت سیاسی جامعه همسان شد؛ این امر پس از پذیرش آزادی مذهبی در میان ملل مختلف بر اساس معاهده‌ی وستفالی گسترش یافت (van Creveld، ۲۰۰۲؛ Ritzer، ۲۰۱۰، ص. ۱۴۱ و Segell، ۲۰۰۰، ص. ۱۴۹). در گام بعد، انقلاب‌های امریکا و فرانسه نقش موثری در ارتقای دولت‌های ملی داشتند. تا پیش از این تاریخ، دولت‌ها نماد ملت‌ها بودند؛ اما پس از آن، دولت، برآمده از جامعه‌ی خود (ملت) بود و حق حاکمیت به‌عنوان مقوله‌ای طبیعی برای ملت به رسمیت شناخته می‌شد. از این مرحله، دیگر حق حاکمیت‌ها به شاهان تعلق نداشت و دولت‌های

ملی به کانون خود - یعنی ملت - وابسته شدند.

مسالهی حق حاکمیت در قرن بیستم سبب شد که الگوی دولت-ملت جهانی شود؛ این امر با نهضت استعمارزدایی رقم خورد. بنابراین دولت‌های ملی بر اساس هویت ملی، معمولاً مبتنی بر جغرافیای محدود به مرز، با یک جامعه‌ی مبتنی بر هویت مشخص شکل گرفت. این تعریف از دولت، از دوران باستان تاکنون به‌همین منوال بوده است و تنها چگونگی تشکیل دولت و هم‌چنین پرسش از حق حاکمیت بود که تغییر می‌یافت (هوتزینگر، ۱۳۶۸، صص. ۱۲۵-۱۲۶). دولت-ملت دارای ویژگی‌های منفی نظیر: ملت‌گرایی منفی، قوم‌گرایی، نژادگرایی، ساختار و رهبری نیز بود (امانی و محروس، ۱۳۹۰، ص. ۳۵). بخشی از مشکلات در سیستم مبتنی بر دولت-ملت در اتحادیه‌ی اروپا نیز ناشی از همین امر بود؛ اروپا بهای بسیار سنگینی را (جنگ جهانی اول و دوم) برای فهم منفی بودن این ویژگی‌ها پرداخت. این وضعیت در نهایت سبب عدول تدریجی از این سیستم شد و حرکت به سمت ایجاد اتحادیه‌ی واحد را در دستور کار قرار داد.

برای دولت ملی، سه ویژگی عمده ذکر شده است: نخست؛ یک دولت کارآمد، مجموعه‌ای از نهادهایی است که از طرف مردم جهت حکمرانی در اختیار آن قرار می‌گیرد. دوم؛ باید از یک مانیفست برای چگونگی اجرای خواست مردم (یا همان قانون اساسی) برخوردار باشد تا بتواند از طریق مراعات انصاف و عدالت و مراعات حقوق مردم به مشروعیت دست یابد. سوم؛ در نظام بین‌الملل مورد شناسایی قرار گیرد. اگرچه کارکرد دولت در عرصه‌ی داخلی: تامین صلح، نظم و سازمان‌دهی لازم برای شکوفایی افراد است؛ اما در عرصه‌ی بین‌المللی، دولت عهده‌دار دستیابی به رفاه در یک نظام جهانی مبتنی بر وابستگی متقابل است؛ این امر مستلزم وجود واحدهای اجتماعی-سیاسی است که هم قابل اداره بوده و هم در دسترس شهروندان خود باشند (هیل، ۱۳۸۷، صص. ۶۱-۶۸). از این رو می‌توان گفت که اولویت اساسی برای مدل دولت-ملت، "حاکمیت سیاسی" است.

حاکمیت سیاسی، مطالبات خود را از طریق دستگاه‌های حاکمیتی موجود نظیر وزارت خارجه، سازمان‌های فعال در عرصه‌ی بین‌المللی نظیر سازمان فرهنگ و ارتباطات (در نمونه‌ی جمهوری اسلامی ایران) و ... پیگیری می‌کند. مهم‌ترین مزیت دستگاه‌های حاکمیتی در سیاست خارجی، نظم‌بخشی به فعالیت‌های بین‌المللی است؛ زیرا اساساً دستگاه‌های اداری و دیوان‌سالاری، مبتنی بر اندیشه‌ی "نظم" شکل گرفته‌اند. با این وجود، دیوان‌سالاری با معایبی نیز همراه است. مهم‌ترین ضعف آن، عدم پویایی در صحنه‌ی





بین‌المللی است که در شمار پویاترین عرصه‌های حیات بشری قرار دارد. ناتوانی در پاسخ‌گویی به تحولات که خود ناشی از محدود شدن و یا حداکثری شدن نقش دیوان‌سالاری در سیاست خارجی است، سبب می‌شود که دولت ملی در تعقیب اهداف خود ناکام باشد (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱، ص. ۴۱).

باید توجه داشت حضور دولت ملی در محیط پیرامونی، هنگامی که به یک قدرت بزرگ و بازیگر اثرگذار و نظم‌دهنده تبدیل می‌شود، با هدف کنترل در محیط پیرامونی صورت می‌گیرد. این اقدام می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

- حضور فیزیکی که به صورت اشغال نظامی، استعمار و ... محقق می‌شود.
 - حضور اقتصادی که از طریق در اختیار قرار گرفتن بازارهای خارجی صورت می‌گیرد.
- در این زمینه ایجاد شبکه‌های اقتصادی فعال در خارج از مرز و همچنین اهمیت یافتن محصولات داخلی در بازارهای فرامرزی دنبال می‌شوند.
- حضور در عرصه‌ی نظامی و امنیتی؛ که بازیگر قدرت‌مند از طریق ایجاد یک ارتش قدرتمند (البته بدون اشغال نظامی و یا استعمار) تلاش می‌کند تا محیط پیرامونی خود را کنترل نماید.

این عرصه‌ها معمولاً در مورد دولت‌های ملی وجود دارند و تنش‌های جدی‌ای را میان بازیگران ملی می‌آفرینند. پیامدهای این امر سبب شده است که در بسیاری از مناطق جهان شاهد عدول از دولت‌های ملی و حرکت به سمت اتحادیه‌های منطقه‌ای و محلی باشیم. این امر، بر ضرورت وجود مدل‌های دیگری برای فعالیت در نظام بین‌الملل صحنه می‌گذارد؛ مدلهایی که به‌موجب آن، دولت‌ها بتوانند از یک‌سو بیش‌ترین بهره را از فرصت‌های موجود برده، و از سوی دیگر، کم‌ترین آسیب را از جانب تهدیدها و محدودیت‌ها متحمل شوند.

۲.۲. دولت تمدنی

مدعای بخش حاضر این است که اساساً "تمدن" زمانی حیات خواهد داشت که جامع باقی بماند (Davutoğlu, ۲۰۱۴، ص. ۱۱)؛ در این وضعیت، تمدن صرفاً معادل نمادهای خاص نظیر: ابنیه، فعالیت‌های فرهنگی و یا مذهبی و ... نیست، بلکه مجموعه‌ای فعال در عرصه‌های سیاست (دولت تمدنی)، فرهنگ، اقتصاد، امنیت و ... است. در این نگاه، "دولت تمدنی" به یکی از ابعاد فوق‌تقلیل نمی‌یابد. به بیان دیگر، "دولت تمدنی" یک دولت فرهنگی یا دولت مذهبی یا دولت اخلاق‌گرا یا اقتصادگرا در سیاست خارجی نیست؛ بلکه

حاصل و مجموعه‌ی تمام عناصری است که در یک گستره فعال می‌باشند. بسیاری از متفکران در ساخت تمدن بر عناصر معنوی و غیرمادی تمدن تاکید کرده‌اند؛ چراکه این روح تمدن است که براساس نیازهایش عناصر مادی را فراهم می‌آورد.

کانتسنی در باب شمولیت تمدن بر این باور است که تمدن، روش ساختاری زندگی مشترک انسان‌هاست؛ به‌شدت گسترده است؛ زندگی مادی و فکری انسان، خانواده، جامعه و دولت را دربر می‌گیرد و بر اخلاق، هنر، آموزش و سیاست تاثیر می‌گذارد (Koneczny, ۱۹۶۲، ص. ۱۰). شاید بتوان این‌گونه گفت که دولت تمدنی، نوعی پاسخ به این پرسش بنیادین است که پیتر مندویل مطرح می‌کند: «چه کسی می‌تواند به نمایندگی از یک تشکل کثرت‌گرا صحبت کند؟» (Mandaville, ۲۰۰۷، ص. ۱۳۵).

۳. از هویت تمدنی تا دولت تمدنی

صفت "تمدن" برای کلمه‌ی دولت، صفت ذاتی نیست، بلکه یک وصف عرضی است که آن را از جامعه و ملت خود اخذ می‌کند. این‌گونه نیست که دولت ذاتا دارای وصف تمدن باشد و آن را به ملت عطا کند. در بسیاری از موارد، نظیر حکومت عصر پهلوی یا قاجار، یا ترکیه‌ی دوران آتاتورک و غیره، این رویکرد وجود داشت که دولت، هویت تمدنی کشور و جامعه را ایجاد می‌کند. حاکمان، ایران را ملک مطلق خود دانسته و بر این باور بودند که نام آن‌هاست که به ایران و جامعه‌ی تحت امر آن‌ها هویت می‌بخشد. اما باید توجه داشت که این نگاه، نگاهی قبیله‌ی و بدوی به مساله‌ی سیاست و حکمرانی خوب است؛ در حقیقت، هویتی که در دو قرن اخیر در ایران وجود داشت، نوعی هویت قبیله‌ی و عشیره‌ای بود و رفتارها بر اساس آن شکل می‌گرفت. پادشاهان، مردم را هم‌چون رعایای یک قبیله در نظر می‌گرفتند و همین امر سبب می‌شد تا برداشتی ملی و یا تمدنی از کشور و جامعه نداشته باشند. مردم نیز به‌منظور بهره‌مندی بیش‌تر از مزایا و منافع، بر اساس همین سیستم عمل می‌کردند؛ منافع بر اساس دوری و نزدیکی به سیستم و راس هرم قدرت طراحی می‌شد (سریع‌القلم، ۱۳۸۷).

در ساخت دولت تمدنی، مهم‌ترین عنصر اثرگذار، هویت تمدنی است. یعنی تمدنی شدن دولت، یک امر درونی (وابسته به دولت) نیست، بلکه تابعی از محیط پیرامونی (جامعه) است. دولت تمدنی نمی‌تواند مجزای از جامعه‌ی تحت حکمرانی خود شکل بگیرد و جامعه را متمدن سازد؛ یا این‌که صرفا بر اساس طرحی از قبل تعیین‌شده بتواند جامعه‌ی تحت حاکمیت خود را متمدن نماید. اگر دولت تلاش کند بدون توجه به هویت تمدنی جامعه،





اقدام به تمدن‌سازی اجباری و قهرآمیز نماید، به‌وضعیت دولت بدون تمدن مبتلا می‌شود؛ زیرا تمدن‌ها از اختیارات و اراده‌های بدون اجبار شکل می‌گیرند؛ جامعه‌ای که از سوی تمدن در معرض جبر واقع شود، در معرض خطر دولت بدون تمدن قرار می‌گیرد (koneczny، ۱۹۶۲، ص. ۳۱۱).

"دولت تمدنی" محصول جامعه و تقاضاهای آن است؛ از این‌رو تمدنی‌شدن دولت بیش از آن‌که یک عامل درونی باشد، یک عامل بیرونی یا محیطی است. البته با قید این توضیح که رویکرد اتخاذشده در این پژوهش، نگاهی سازه‌انگارانه میان عوامل متعدد است و میان عوامل درونی و عوامل بیرونی، رابطه‌ی قوام‌بخشی متقابل را در نظر می‌گیرد. یعنی میان جامعه و دولت تمدنی رابطه‌ی قوام‌بخشی متقابل وجود دارد؛ پس از ظهور دولت تمدنی، هویت تمدنی موجود، در چرخه‌ی بازتولید قرار می‌گیرد.

"دولت تمدنی"، منابع خود را از طریق منابع متکثر نهفته در هویت تمدنی‌اش، یعنی: تاریخ، مذهب، فرهنگ، زبان، نژاد و ... به‌دست می‌آورد؛ این امر، به ایجاد منابع در سیاست خارجی تنوع می‌بخشد. به‌بیان‌دیگر، دولت تمدنی، صرفاً یک دولت فرهنگی یا یک دولت مذهبی نیست، بلکه بر اساس هویت تمدنی، هم سرزمین، هم ملیت، هم مذهب، هم زبان و ... در آن ایفای نقش می‌کنند. در دولت تمدنی برخلاف دولت مذهب، تقسیمات بر اساس قواعد شریعت نظیر "دارالاسلام / دارالکفر" نیست، بلکه سرزمین‌های موجود به‌رسمیت شناخته می‌شوند و سایر ملیت‌ها نیز مورد احترام قرار می‌گیرند. در دولت تمدنی، سیاست‌های امنیتی و اقتصادی، در محیط پیرامونی به‌منظور تضمین بقا اهمیت می‌یابند؛ لذا این‌گونه نیست که پیگیری ارزش‌های کانونی بر بقاء تقدم داشته باشد (لذا رفتارهایی نظیر عملکرد نیروهای جهادی و داعش در آن ظهور نمی‌کند). به‌بیان‌دیگر، پیش‌شرط تمدنی‌شدن یک دولت آن است که برآمده از هویت تمدنی حاکم بر جامعه‌ی خود باشد.

هویت تمدنی، مجموعه‌ای از عناصری است که بر فرد، جامعه و دولت اثر می‌گذارد و در طول تاریخ، بسته به نیازها و نوع درک از محیط پیرامونی، شکل می‌گیرد. دولت تمدنی به این امر اشعار دارد که تمدن‌ها بازیگران صرفاً فرهنگی نیستند که دولت‌ها در درون آن‌ها ایفای نقش کنند؛ بلکه تمدن‌ها اساساً ماهیت و دلالتی سیاسی دارند و با مفهوم قدرت پیوند می‌خورند؛ در نتیجه، تمدن‌ها نیز به‌عنوان یک کنش‌گر عمل می‌کنند و

به اصطلاح، بازیگر^۱ محسوب می‌شوند. به عنوان مثال، زمانی که از تمدن غرب در برابر تمدن اسلام سخن به میان می‌آید، به مسائلی نظیر اعمال دموکراسی در کشورهای اسلامی و ... که تنها از یک بازیگر سر می‌زند، اشاره می‌شود؛ این مطلب دال بر بازیگری تمدن غرب در برابر سایر تمدن‌هاست (Jackson، ۲۰۰۷، ص. ۳۳).

احمد داوود اغلو (۱۳۹۱، صص. ۴۴-۴۶) در مباحث خود به جای واژه‌ی "هویت تمدنی" از اصطلاح "ذهنیت راهبردی" استفاده می‌کند؛ وی نقشی که در این مباحث به هویت تمدنی داده شده است را برای ذهنیت راهبردی قائل است. "ذهنیت راهبردی" عبارت است از تصوّر یک جامعه نسبت به موقعیت خود در دنیا؛ یعنی تلاقی زمان (تجربیات تاریخی) و مکان (جایگاه جغرافیایی). ذهنیت راهبردی یک جامعه، امری پیوسته است؛ لذا علی‌رغم تغییر دولت‌ها و گروه‌های حاکم، با عقاید مختلف، شاهد مشابهت‌هایی در سیاست خارجی یک ملت هستیم. وی بر این باور است که تجربه‌ی تاریخی برآمده از تمدن اسلامی، مهم‌ترین تعیین‌کننده‌ی ذهنیت راهبردی ترکیه در طراحی سیاست خارجی است. مفهوم عمق راهبردی، در این پژوهش، جهت‌گیری‌ها و جهت‌دهی‌های سیاست خارجی یک کشور را تعریف می‌کند. مثلاً ترکیه به علت عمق راهبردی خود که در طول تاریخ (تمدنی) شکل گرفته است، نمی‌تواند نسبت به حوادث بوسنی، قفقاز و خاورمیانه بی‌تفاوت باشد. بنابراین در دولت تمدنی، دو مقوله‌ی زمان و مکان از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

عصام عبدالشافی، اندیشمند معاصر مصری، نیز دولت تمدنی را مرکب از "دین" به‌اضافه‌ی "سیاست" به‌اضافه‌ی "وطن" ترسیم کرده است. مراد وی از وطن و خاک، تجاوز جغرافیایی و فیزیکی نیست؛ بلکه گسترش کاملاً فرهنگی آن است. در این الگو از دین، سیاست، وطن و ... نیز تفسیری چندساحتی قابل طرح است؛ به تعبیر بهتر، تولید قدرت در دولت تمدنی از الگوی چندساحتی برخوردار است؛ در حالی که دولت ملی معادل "سکولاریسم"، به‌اضافه‌ی "سیاست"، به‌اضافه‌ی "وطن" است. وطن در دولت ملی مقدم بر سیاست و دین است (عبدالشافی، ۱۳۹۶).

تفاوت این دو، در عرصه‌ی بین‌المللی و سیاست خارجی این است که گسترش و





غلبه‌ی فرهنگی در دولت تمدنی، در کنار غلبه و گسترش به صورت نظامی یا اقتصادی حائز اهمیت است؛ زیرا دولت تمدنی را در تعریفی دیگر می‌توان معادل "مذهب" به‌اضافه‌ی "اقتصاد" به‌اضافه‌ی "استراتژی" (نظامی‌گری) دانست؛ البته به این معنا که اولاً سیاست و سرزمین را در این تعریف و رویکرد، محیط بر سه‌گانه‌ی "مذهب-اقتصاد-نظامی‌گری" بدانیم و قدرت مذهبی و فرهنگی را یک امر واحد در نظر بگیریم. از این‌رو دولت‌های تمدنی دارای توان اثرگذاری یا کنترل محیط پیرامونی خود در حوزه‌های فرهنگی (مذهبی)، اقتصادی و نظامی (امنیتی) هستند.

	سیاست	دین	دولت مذهب
دولت ملی	سیاست	سکولاریسم	دولت ملی
دولت تمدنی	سیاست	دین	دولت تمدنی
دولت تمدنی	اقتصاد	دین(مذهب)	دولت تمدنی

در جمع‌بندی این بخش می‌توان گفت که در بعد داخلی، دولت تمدنی، پروژه‌ی جامعه‌سازی را در دستور کار قرار داده و هنگام تعارض منافع قدرت (حکومت) با منافع جامعه، منافع جامعه را در اولویت قرار می‌دهد. ساخت دولت تمدنی توسط هویت تمدنی به این نحو است که ایده‌ی هدایت‌گر تمدن، هویت تمدنی را بارور می‌کند و سایر عناصر و ویژگی‌های خاص قدرت مبتنی بر آن شکل می‌گیرند. زیرا اساساً ایده‌ها دو نقش اصلی دارند: یکی "شکل‌دهی به هویت‌ها" و دیگری "شکل‌دهی به قدرت اجتماعی". از سوی دیگر، هویت دولت‌ها و منافع از طریق محیط اجتماعی اطراف‌شان شکل می‌گیرد (philpott, ۲۰۰۰، ص. ۲۱۷).

به تعبیر قرآنی، هویت تمدنی، اصل ریشه است و دولت تمدنی، شاخه‌های شجره‌ی طیب به‌شمار می‌روند. به هر اندازه که ریشه در خاک باشد، شاخه‌ها در آسمان بالاتر می‌روند. مراد از کلمه‌ی طیب و یا شجره‌ی طیب در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی ابراهیم عبارت است از عقاید حقی که ریشه‌اش در اعماق قلب و در نهاد بشر جای دارد (طباطبایی، ج ۱۲، ۱۳۷۴، ص. ۷۰). یعنی جامعه یا دولت در صورتی تمدنی خواهند بود که با ایده‌ی هدایت‌گر خود (یعنی دین به معنای عام آن) در ارتباط باشند؛ هرچه این ارتباط متقن‌تر باشد، دولت‌ها تمدنی‌تر خواهند بود. در این صورت، ایده‌ی هدایت‌گر تمدنی، هویت تمدنی را بارور می‌کند

و خروجی آن در سیاست، "دولت تمدنی" می‌شود. اگر این ارتباط، ارتباطی نظیر حمل همراه با یکی شدن ذات و موضوع باشد، دولت تمدنی شکل خواهد گرفت؛ اما اگر این ارتباط حداقلی باشد و به صورت تکلف و برداشتن بار تلقی شود، دولت‌های تمدنی امتداد نخواهند یافت. دولت تمدنی، در حقیقت پاسخ به این پرسش است که چگونه می‌توان به بهترین نحو و بیش‌ترین میزان، تولید قدرت کرد. این قدرت زمانی که از مرزهای کشور عبور می‌کند، تبدیل به سیاست خارجی می‌گردد؛ امری که از آن به حضور در محیط پیرامونی تعبیر می‌شود.

۳،۱. از درون به بیرون: (از هویت تمدنی تا کنش‌گری در نظام بین‌الملل)

کریستوفر هیل (۱۳۸۷، ص. ۱۸۴) بر این باور است از جمله‌ی ابعدادی که در روابط بین‌الملل مورد غفلت واقع شده‌اند، رابطه‌ی قدرت و سیاست خارجی است؛ این که "چگونه قدرت تولید می‌شود و طی چه فرایندی بر سیاست خارجی اثر می‌گذارد"، می‌تواند تحلیل سیاست خارجی را واقعی‌تر نموده و سطح و نوع کنش‌گری بازیگران در نظام بین‌الملل را تبیین کند. در تبیین نوع کنش تمدن در سیاست بین‌الملل، کاتزنشتاین بر این باور است که می‌توان تمدن را در حوزه‌ی مطالعاتی روابط بین‌الملل وارد نمود؛ بر این مبنا، این تمدن‌ها نیستند که به‌طور مستقیم در روابط بین‌الملل بازیگر و کنش‌گر باشند، بلکه این واحدهای سیاسی نظیر دولت-ملت‌ها هستند که بازیگرانی محسوب می‌شوند که تحت تاثیر هویت‌های تمدنی خود قرار دارند (Katzenstein، ۲۰۱۰، صص. ۱-۳۹)؛ زیرا این هویت بازیگر به‌مثابه مهم‌ترین بخش از توانایی‌های داخلی و قدرت آن‌هاست که کیفیت آنارشی در نظام بین‌الملل را تعیین می‌کند، نه برعکس (mozaffari، ۲۰۰۲، ص. ۳۱ و Rose، ۱۹۹۸). امکان تاب‌آوری در مواجهه با وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل را نیز همین امر تعیین می‌کند.

به‌نظر می‌رسد دولت تمدنی به‌دلیل در اختیار داشتن ایده‌ی هدایت‌گر مخصوص، متعین و بسط‌یافته؛ هم‌چنین دارا بودن حوزه‌ی اعتبار تمدنی یا قلمرو پرستیژ تمدنی (Collins، ۲۰۰۷، صص. ۱۳۲-۱۴۷ و Katzenstein، ۲۰۱۰، ص. ۱۵۱) از قابلیت، توانایی و قدرت بیش‌تری نسبت به دولت ملی برای کنش‌گری در عرصه‌ی سیاست خارجی و نظام بین‌الملل برخوردار است.

اثرگذاری دولت تمدنی در محیط پیرامونی‌اش، اثرگذاری شبکه‌ای است؛ از این‌رو در مقام تحلیل همان‌گونه که مصطفی امیر بایر (۱۹۹۷) مطرح می‌کند، باید تحلیل فرایندی





را انتخاب نماییم. امیر بایر دو نوع تحلیل را از یکدیگر متمایز کرده است: "تحلیل بازیگرمحور"^۱ و "تحلیل فرایندمحور"^۲. تحلیل مبتنی بر بازیگر در مواردی به کار برده می شود که فعالیت های بازیگر به صورت غیر شبکه ای شکل بگیرند؛ اما تحلیل مبتنی بر فرایند، زمانی کاربرد دارد که نیازمند تحلیل شبکه ای باشیم. تمدن نیز از جمله ی موضوعاتی است که نمی توان آن را به صورت بازیگرمحور بررسی کرد؛ چراکه این رویکرد به تولید خطا در تحلیل می انجامد.

این نگاه تحلیلی تفاوت خود را در تنظیم و اجرای سیاست خارجی هویدا می کند. غلبه ی نگاه بازیگرمحور سبب شده است که بازیگر در پیگیری سیاست خارجی خود غالباً از طریق دستگاه اداری اقدام کند؛ این درحالی است که نظم حداکثری در سیستم دیوان سالاری موجب عقب ماندن از تحولات نظام بین الملل می شود. از این رو به نظر می رسد سیاست خارجی مناسب باید حالت شبکه های انعطاف پذیر، پویا و کوچکی را داشته باشند که از تحرک و استقلال لازم برخوردار بوده و به آسانی در وضعیت عملیاتی قرار بگیرند؛ به آسانی نیز قابل تغییر و تحول، جابجایی و حتی نابودی باشند. به بیان دیگر، سیاست خارجی نیازمند عواملی است که بتواند با تمامی پدیده های موجود در نظام بین الملل ارتباط لازم را بگیرد و از آن ها برای رسیدن به اهداف خود استفاده نماید. این امر از طریق ساختارهای دائمی، رسمی و نهادینه شده امکان پذیر نخواهد بود. لازمی این امر، عمل نمودن قدرت به صورت پراکنده، متکثر و شبکه ای است تا بتواند از اقتدارگرایی و کنترل کلیه ی امور عبور کند و مرکزگرایی بیش از حد موجود در دولت ملی را تقلیل دهد (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱، ص. ۴۱).

باتوجه به شبکه ای بودن و فرایندی بودن تمدن، "دولت تمدنی" از امکان بهره مندی بیش تری از ظرفیت های خود در سیاست خارجی و کنش گری در نظام بین الملل برخوردار است. به عنوان مثال: ظرفیت های مختلفی که زبان فارسی برای جمهوری اسلامی ایران در حوزه های مختلف و کشورهای فارسی زبان ایجاد می کند، از طریق شبکه های کوچک قابل پیگیری است و در صورت محدود شدن به نهادهای رسمی و یا یک منطقه یا کشور خاص،

۱. Actor oriented.

۲. Process oriented.



قابلیت‌های خود را از دست می‌دهد. زبان فارسی برای ما در حوزه‌های شعر، ادبیات، سینما، موسیقی، خط و ... ظرفیت‌های فراوانی را ایجاد می‌کنند که لزوماً از طریق نهادهای رسمی نظیر سازمان فرهنگ و ارتباطات، وزارت خارجه و ... پیگیری آن‌ها امکان‌پذیر نیست؛ در صورت امکان نیز بسیار سخت و فرسایشی خواهند بود. در نهادهای رسمی صرفاً به یک دفتر اکتفا می‌شود و به مواردی نظیر تبادل دانشجو و ... که از طریق سازوکارهای قانونی رخ می‌دهد، بسنده می‌شود؛ اما هنگامی که این امر در لایه‌های تمدنی مورد توجه واقع شود، جامعه و همه‌ی نهادهایی که به‌نوعی با مساله‌ی زبان مرتبط‌اند، امکان مشارکت می‌یابند؛ به‌این‌ترتیب قابلیت و حوزه‌ی اعتبار تمدنی به‌نحو عملی فعال می‌شود. یک خوشنویس، یک شاعر، یک موسسه، یک کتاب، یک شعر، یک موسیقی، یک نوازنده و ... می‌توانند به‌مثابه سفیر برای دولت تمدنی عمل نمایند و کنش‌گری تمدن در سیاست خارجی را در وضعیت متکثر نمایان سازند؛ از این نحوه‌ی اقدام می‌توان به کنش متکثر و تکثرگرا و یا کنش شبکه‌ای یاد کرد.

در وضعیت کنش متکثر است که عدم تضاد دولت تمدنی با دولت ملی نمایان می‌شود. "دولت تمدنی" در مقایسه با "دولت ملی"، از گستردگی بیش‌تر متغیرها و شاخص‌ها، کانال‌های ارتباطی و هم‌چنین کارکردی برخوردار است. در عرصه‌ی کارکردی، دولت تمدنی باید جامعه را از توسعه به تمدن برساند؛ به این معنا که آن‌چه بر اساس ایده‌ی هدایت‌گر انتخاب شده است، مورد توجه دولت باشد و تلاش نماید تمامی عناصر موثر در این ایده را - که در ساخت هویت‌ها سهیم هستند - فعال نماید.

دولت تمدنی در عرصه‌ی کارکردی، باید در کنار صلح، نظم، رفاه و ... به عناصری نظیر سعادت نیز توجه کند؛ زیرا دولت تمدنی صرفاً محدود به کارکردهای قانونی خود نیست؛ بلکه از کارکردهای ارزشی نیز برخوردار است (xia, ۲۰۱۳). این امر در مورد سیاست خارجی به این صورت است که دولت تمدنی، علاوه بر حضور اقتصادی و امنیتی، باید در محیط پیرامونی خود به حضور فرهنگی توجه کرده و قلمرو اعتبار تمدنی فرامرزی خود را نیز در دستور کار قرار دهد.

برای دولت تمدنی - برخلاف دولت ملی - هر حضور فرامرزی‌ای برای رسیدن به منافع ملی، بدون در نظر گرفتن مقدمات آن (یعنی وجود منابع لازم که در قلمرو عمق استراتژیک قرار بگیرد و دستاوردهای آن بیش از هزینه‌های آن باشد) اهمیت می‌یابد. به‌عنوان مثال، اگر شیعیان (لبنان، عراق، آذربایجان و ...) بخشی از حوزه‌ی اعتبار تمدنی



جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شوند، صرف حضور فرهنگی و یا نظامی در این مناطق کفایت نمی‌کند؛ بلکه حضور اقتصادی نیز برای تکمیل ارتباطات تمدنی به‌جهت تضمین پازل بقا برای هر دو طرف اهمیت می‌یابد. مثلاً حضور ایران در عراق چه در مقابله با داعش (نظامی)، چه در احیای زیارت اربعین (فرهنگی) و ... بسیار چشم‌گیر است. مطالعات میدانی نشان می‌دهند حضور تمدنی ایران به عرصه‌های اقتصادی جدی نبوده و کشورهای نظیر ترکیه سهم به‌مراتب بیش‌تری از عرصه‌های اقتصادی این کشور داشته‌اند. از این‌رو مثلث علقه‌های تمدنی دو کشور ایران و عراق به‌خوبی شکل نمی‌گیرد و فرایند همگرایی و نزدیکی دو کشور با اختلال مواجه می‌شود. مثلاً با برطرف شدن چالش امنیتی داعش، حضور نظامی ایران حداقلی خواهد شد و برای جبران آن، حضور در اربعین افزایش چشم‌گیرتری خواهد یافت. نقص در ارتباطات اقتصادی، ضعف در اثرگذاری در سیاست خارجی را نیز در پی خواهد داشت. هم‌چنین حضور نظامی بدون حضور اقتصادی و فرهنگی، براساس الگوی تحلیلی تمدنی ناکام خواهد ماند.

نتیجه

فهم نظام بین‌الملل و نظم جهانی، وابسته به شناخت پدیده‌هایی است که به‌عنوان متغیرهای موثر در آن ایفای نقش می‌کنند. مشاهده و توصیف این پدیده‌ها نیازمند منظرها و رویکردها، و حتی نظریه‌های جدیدی است که بتوانند ضمن شناخت پدیده‌های نوظهور، ارتباط این پدیده‌ها و نظم جهانی را تبیین نمایند. در این مقاله تلاش شد نحوه‌ی اثرگذاری تمدن، به‌عنوان یک پدیده‌ی نوظهور در نظام بین‌الملل، مورد واکاوی فرایندی قرار گیرد. تاثیرات این فرایند را می‌توان در اثرگذاری بر هویت تمدنی، دولت تمدنی، ایجاد حوزه‌ی اعتبار تمدنی، تاثیر بر سیاست خارجی و در نهایت تعیین نوع و سطح کنش‌گری در روابط بین‌الملل مشاهده کرد. پیامد دانشی تحلیل فرایندی اثرگذاری تمدن در نظم جهانی و اثبات وجود چنین فرایندی، ما را به ضرورت سطح تحلیل تمدن و یا نظریه‌های تمدنی رهنمون می‌سازد.

امروزه بدون وجود تحلیل تمدنی از سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، و یا بهره‌مندی از نظریه‌ی تمدنی روابط بین‌الملل، فهم کنش‌های برخی از کنش‌گران مهم و کلیدی در نظام بین‌الملل - هم‌چون: چین، ایران، ترکیه، مالزی، اتحادیه‌ی اروپا، روسیه و ... - امکان‌پذیر نیست. از سوی دیگر، برای بازیگران تمدنی، ادامه‌ی کنش‌گری در وضعیت سرزمینی و ملی، مخاطره‌آمیز بوده و باعث مسکوت‌ماندن بخشی از ظرفیت‌های این

بازیگران و در نهایت تکرار تجربه‌ی اوایل قرن بیستم ایران، ترکیه و ... می‌شود. باقی‌ماندن در وضعیت دولت ملی و دولت سرزمینی، هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی، سبب می‌شود که بخشی از منابع اثرگذار بر این دولت‌ها از چرخه‌ی بهره‌برداری خارج شوند. این تجربه‌ها حاکی از آن هستند که حفظ حد و مرزهای مشخص بر اساس یک قرائت ملی و سرزمینی، در حالی که عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویت (نظیر: دین، تاریخ، تجربه‌ی مشترک بشری، زبان، و ...) تمایل به برون‌گرایی حداکثری دارند، زمینه‌ساز نوع خاصی از توقف است. دولت‌های ملی تمایل دارند که به یک قوم، نژاد، سرزمین، دین و ... محدود شوند؛ این محدودماندن ممکن است، منجر به عدم شناخت از ملل، نژادها، زبان‌ها و ... دیگر شود و نوعی خودبترانگاری را در پی داشته باشد. تجربه‌ی اتحادیه‌ی اروپا و بسیاری از مناطق غیراروپایی، هم‌چون ناسیونالسیم در جهان عرب، ایران، ترکیه و ... در تعقیب دولت سرزمینی و بحران‌های ناشی از آن سبب کم‌توجهی به دولت ملی شده است. از سوی دیگر، تجربه‌ی مثبت دولت‌هایی هم‌چون: چین، ایران، ترکیه، مالزی و ... و افزایش سطح همگرایی با محیط پیرامونی در پیگیری الگوی دولت تمدنی سبب شده است نوع جدید دولت‌های تمدنی، با افزایش سطح صلح در محیط پیرامونی، مشارکت در نظم و کاهش آثار منفی از آنارشی را در پی داشته باشند. به بیان دیگر، فهم چگونگی ظهور دولت تمدنی می‌تواند ما را به فهم کنش‌گری دولت تمدنی در روابط بین‌الملل برساند و به چگونگی ایجاد صلح در منطقه‌ای خاص یا در نظام بین‌الملل و نظم جهانی و افزایش سطح همگرایی رهنمون شود.

منابع

- اخوان زنجانی، د. (۱۳۸۱). *جهانی‌شدن و سیاست خارجی*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- امانی، ص و محروس، ع.ع. (۱۳۹۰). *روابط بین‌الملل: رویکردی دینی و تمدنی*. (و. مرادی، مترجم). تهران: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
- بالقزیز، ع. (۱۳۸۱ق). *الدولة في الفكر الاسلامي المعاصر*. بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیه.
- بکر، ک.ل. و دنکاف، ف. (۱۳۸۴). *سرگذشت تمدن*. (ع.م. زهما، مترجم). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- داوود اغلو، ا. (۱۳۹۱). *عمق راهبردی: موقعیت ترکیه در صحنه‌ی بین‌المللی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- روحانی، ح. (۱۳۸۸). *دین و روابط بین‌الملل؛ پارادوکس‌ها و ضرورت‌ها*. در فصلنامه راهبرد، شماره ۵۰.
- سریع‌القلم، م. (۱۳۸۷). *فرهنگ سیاسی ایران*. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- طباطبایی، س.م. (۱۳۹۲). *درس گفتار سیاست خارجی تطبیقی دوره دکتری*. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- طباطبایی، س.م.ح. (۱۳۷۴). *تفسیر المیزان*. (م.ب. موسوی، مترجم). (ج ۱۲). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عبدالشافی، ع. (۱۳۹۶). *گفت‌وگو با عصام عبدالشافی*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- عبدخدایی، م. (۱۳۹۳). *دولت مدرن، دولت تمدنی*. در فصلنامه نقد و نظر، شماره ۷۵، صص ۹۷-۱۲۲.
- کندی، پ. (۱۳۸۴). *ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ*. (م. قانده؛ ن. موفقیان و ا. تبریزی، مترجمین). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گیدنز، ا. (۱۳۸۴). *جامعه‌شناسی*. (م. صبوری، مترجم). تهران: نشر نی.
- نورسی، س. (۱۹۹۲م). *الكلمات من کلیات الرسائل النور*. (ا. ق. الصالحی، مترجم). قاهره: شرکت سوزلر للنشر، فرع القاهرة.
- نوروزی، ر. (۱۳۹۴). *تمدن به‌مثابه سطح تحلیل*. در فصلنامه نقد و نظر، شماره ۸۰.
- هانتینگتون، س. (۱۳۷۸). *برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی*. (ع. حمید رفیعی، مترجم). تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- هونتزیگنر، ژ. (۱۳۶۸). *درآمدی بر روابط بین‌الملل*. (ع. آگاهی، مترجم). مشهد: آستان قدس رضوی.
- هیل، ک. (۱۳۸۷). *ماهیت متحول سیاست خارجی*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.



- Barnett, M. (2011). *Another great awaking: international relations theory and religion*. in Snyder, j.(Ed.) Religion and international relations theory. Columbia university press.
- Bruce, S. (2009). Secularism and politics. In J. Haynes (Ed.), Routledge Handbook of Religion and Politics. Abingdon: Routledge.
- Checkel, j. & katzenstein, p.j. (2009). *European Identity*. CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS.
- Collins, R. (2007). *Civilizations as Zones of Prestige and Social Contact*. In: S.A. Arjomand & E.A. Tiryakian (Eds.), Rethinking Civilizational Analysis. Sage Publications.
- Cox, R.W. (1987). *Production, Power, and World Order*. New York: Columbia University Press.
- Davutoğlu, A. (2014). *Civilizational Revival in the Global Age*. in F. Dallmayr; M.A. Kayapınar & I. Yaylacı (Ed.), Civilizations and World Order Geopolitics and Cultural Difference. LEXINGTON BOOKS.
- Elias, N. (1982). *The Civilizing Process, State Formation and Civilization*. Oxford: Blackwell.
- Emirbayer, M. (1997). *Manifesto for a relational sociology*. in American journal of sociology, 103 (2), pp. 281-317.
- Jackson, P. (2007). *Civilizations as Actors: A Transactional Account*. In: M. Hall & P. Jackson (Eds.), *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of 'Civilizations'*. Palgrave Macmillan.
- Jacques, m. (2010). *When China Rules the World: The Rise of the Middle Kingdom and the End of the Western World*. Penguin Books.
- Katzenstein, P.J. (2010). *Civilizations in World Politics: Plural and Pluralist Perspectives*. Routledge.
- Katzenstein, P.J. (2011). *Civilizational State, Secularism and Religion*. In: C. Calhoun; M. Juergensmeyer & J. Vanantwerpen (Eds.), Rethinking Secularism. Oxford University Press.
- Kazemi mousavi, A. (2009). *new approaches to shariah;*

- appreciating Islamic values in light of changes in Muslim societies.*
In: A.M, Abdul Razak (Ed.), *Islam Hadhari: Bridging Tradition and Modernity*. Kuala Lumpur: International Institute Of Islamic Thought And Civilization (ISTAC).
- Kissinger, h. (2016). *World Chaos and World Order, The Atlantic*. Available at:
<https://www.theatlantic.com/international/archive/2016/11/kissinger-order-and-chaos/506876>.
- Koneczny, F. (1962). *On the Plurality of the Civilizations*. London: Polonica Publications.
- Mandaville, p. (2007). *Global Political Islam*. routledge.
- Mozaffari, M. (2002). *Globalization, civilizations and world order: a world-constructivist approach*. in: M. Mozaffari (Ed.). *Globalization and Civilizations*. Routledge.
- Nasr, S.H. (2009). *Civilizational Dialogue and the Islamic World*. In: In: A.M, Abdul Razak (Ed.), *Islam Hadhari: Bridging Tradition and Modernity*. Kuala Lumpur: International Institute Of Islamic Thought And Civilization (ISTAC).
- Pan, ch. (1999). *understanding Chinese Identity in International Relations: a Critique of Western*. In: *political science*, vol 51, pp.135 -148.
- PHILPOTT, D. (2000). *THE RELIGIOUS ROOTS OF MODERN INTERNATIONAL RELATIONS*. In: *World Politics*. 52, pp. 206–45.
- Pye, L.W. (1990). *China: Erratic State, Frustrated Society*. In: *Foreign Affairs*, Vol. 69, No.4.
- Ritzer, G. (2010). *Globalization: A Basic Text*. Wiley- Blackwell.
- Rose, G. (1998). *neoclassical realism and theoris of policy*. In: *wprld politics*, vol5.
- Segell, G. (2000). *Civil-military Relations after the Nation-state*. Glen Segell press.
- Thomas, S. (2005). *The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Relations: The Struggle for the Soul of the Twenty-first Century*. Reviewed by G.J. Ikenberry. Palgrave



Macmillan.

- Toynbee, A.J. (1946 & 1957). *A Study of History*. oxford university press.
- Tsygankov, A.P. (2008). *Self and Other in International Relations Theory: Learning from Russian Civilizational Debates*. In: *International Studies Review*, Vol. 10, No. 4. pp. 762-775.
- Van Creveld, M. (1999). *The Rise and Decline of the State*. Cambridge university press.
- Xia, G. (2013). *China as a Civilization-State: A Historical and Comparative Interpretation*. In: *Procedia - Social and Behavioral Sciences*, 140, pp. 43 – 47.



References

- Abdel Shafy, E. (2017). *Interview with Essam Abdel Shafy*. Qom: Islamic Sciences and Culture Academy. [in Arabic]
- AbdKhodaei, M. (2014). The Modern Government, the Civilizational Government. *Naqd va Nazar*, 19(75), 97-122. [in Persian]
- Akhavan Zanjani, D. (2002). *Globalization and foreign policy*. Tehran: Institute for Political and International Studies. [in Persian]
- Amani, S., & Mahros, A. A. (2011). *International relations: a religious and civilization approach*. (V. Moradi, Trans.). Tehran: Imam Sadiq (PBUH) University. [in Persian]
- Barnet, M. (2011). Another great awaking: international relations theory and religion. In J. Snyder (Ed.), *Religion and international relations theory*. New York: Columbia University Press.
- Becker, C. L., & Duncalf, F. (2005). *Story of civilization, showing how, from earliest time*. (A. M. Zahma, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company. [in Persian]
- Belqaziz, A. (1962). *State in contemporary Islamic thought*. Beirut: Center for Arab Unity Studies. [in Arabic]
- Bruce, S. (2009). Secularism and politics. In J. Haynes (Ed.), *Routledge Handbook of Religion and Politics*. Abingdon: Routledge.
- Checkel, J., & Katzenstein, P. J. (2009). *European Identity*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Collins, R. (2007). Civilizations as Zones of Prestige and Social Contact. In S. A. Arjomand & E.A. Tiryakian (Eds.), *Rethinking Civilizational Analysis*. Clifornia: Sage Publications.
- Cox, R.W. (1987). *Production, Power, and World Order*. New York: Columbia University Press.
- Davoud Oghlo, A. (2012). *Strategic depth turkey's international position*. Tehran: Amirkabir. [in Persian]
- Davutoğlu, A. (2014). Civilizational Revival in the Global Age. In F. Dallmayr; M. A. Kayapınar & I. Yaylacı (Ed.), *Civilizations and World Order Geopolitics and Cultural Difference*. Lanham: Lexington Books.
- Elias, N. (1982). *The Civilizing Process, State Formation and Civilization*. Oxford: Blackwell.
- Emirbayer, M. (1997). Manifesto for a relational sociology. *American Journal of Sociology*, 103(2), 281-317.
- Giddens, A. (2005). *Sociology*. (M. Saburi, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. [in Persian]
- Hill, Ch. (2008). *The changing politics of foreign policy*. (A. Tayeb, V. Bozorgi, Trans.). Tehran: Institute for Strategic Studies. [in Persian]





- Huntington, S. (1999). *The clash of civilizations and the remaking of world order*. (M. A. Hamid Rafiei, Trans.). Tehran: Iran cultural studies. [in Persian]
- Huntzinger, J. (1989). *Introduction to international relations*. (A. Agahi, Trans.). Mashhad: Astan Quds Razavi. [in Persian]
- Jackson, P. (2007). Civilizations as Actors: A Transactional Account. In M. Hall & P. Jackson (Eds.), *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of 'Civilizations'*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Jacques, M. (2010). *When China Rules the World: The Rise of the Middle Kingdom and the End of the Western World*. London: Penguin Books.
- Katzenstein, P. J. (2010). *Civilizations in World Politics: Plural and Pluralist Perspectives*. Abingdon: Routledge.
- Katzenstein, P. J. (2011). Civilizational State, Secularism and Religion. In C. Calhoun; M. Juergensmeyer & J. Vanantwerpen (Eds.), *Rethinking Secularism*. Oxford: Oxford University Press.
- Kazemi Mousavi, A. (2009). New approaches to shariah; appreciating Islamic values in light of changes in Muslim societies. In A. M, Abdul Razak (Ed.), *Islam Hadhari: Bridging Tradition and Modernity*. Kuala Lumpur: International Institute Of Islamic Thought And Civilization (ISTAC). [in Arabic]
- Kennedy, P. (2005). *The rise and fall of the great powers*. (M. Qaed, N. Movafaqian & A. Tabrizi, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publications. [in Persian]
- Kissinger, H. (2016). *World Chaos and World Order, The Atlantic*. Available at: <https://www.theatlantic.com/international/archive/2016/11/kissinger-order-and-chaos/506876>.
- Konecny, F. (1962). *On the Plurality of the Civilizations*. London: Polonica Publications.
- Mandaville, p. (2007). *Global Political Islam*. Abingdon: Routledge.
- Mozaffari, M. (2002). Globalization, civilizations and world order: a world-constructivist approach. In M. Mozaffari (Ed.), *Globalization and Civilizations*. Abingdon: Routledge.
- Nasr, S.H. (2009). Civilizational Dialogue and the Islamic World. In A.M, Abdul Razak (Ed.), *Islam Hadhari: Bridging Tradition and Modernity*. Kuala Lumpur: International Institute of Islamic Thought and Civilization (ISTAC). [in Arabic]
- Norouzi, R. (2015). Civilization as a Level of Analysis. *Naqd va Nazar*, 20(80), 101-131. [in Persian]
- Norsi, S. (1992). *Words from the faculties of letters light*. (A. Q. al-

- Salehi, Trans.). Cairo: Sozler Ielnashr. [in Persian]
- Pan, ch. (1999). Understanding Chinese Identity in International Relations: a Critique of Western. *Political Science*, 51(2), 135 -148.
 - Philpott, D. (2000). The religious roots of modern international relations. *World Politics*. 52(2), 206-245.
 - Pye, L.W. (1990). China: Erratic State, Frustrated Society. *Foreign Affairs*, 69(4), 56-74.
 - Ritzer, G. (2010). *Globalization: A Basic Text*. New Jersey: Wiley-Blackwell.
 - Rose, G. (1998). Neoclassical realism and theories of policy. *World Politics*, 5(1), 144-172.
 - Rouhani, H. (2009). Religion and International Relations; Paradoxes and Necessities. *Strategy*, 50. [in Persian]
 - Sariolghalam, M. (2008). *Iran's political culture*. Tehran: Institute for Cultural and Social Studies. [in Persian]
 - Segell, G. (2000). *Civil-military Relations after the Nation-state*. Haifa: Glen Segell press.
 - Tabatabaei, M. H. (1995). *Tafsir al-Mizan*. (M. B. Mousavi, Trans.). (Vol. 12). Qom: Islamic Publications Office. [in Persian]
 - Tabatabaei, M. H. (2013). *Adaptive Foreign Policy Speech Lesson for Ph.D Course*. Tehran: Allameh Tabataba'i University. [in Persian]
 - Thomas, S. (2005). *The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Relations: The Struggle for the Soul of the Twenty-first Century*. Reviewed by G.J. Ikenberry. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
 - Toynbee, A. J. (1946 & 1957). *A study of history*. Oxford: Oxford University Press.
 - Tsygankov, A. P. (2008). Self and Other in International Relations Theory: Learning from Russian Civilizational Debates. *International Studies Review*, 10(4), 762-775.
 - Van Creveld, M. (1999). *The Rise and Decline of the State*. Cambridge: Cambridge university press.
 - Xia, G. (2013). China as a Civilization-State: A Historical and Comparative Interpretation. *Procedia - Social and Behavioral Sciences*, 140, 43- 47.

